



نشریه خبری

سازمان مجاهدین خلق ایران

شماره ۱۴

۱۶ اسفند ماه ۱۳۵۳

تقویم ایام^۱

۱۴ اسفند - هشت سال پیش در چنین روزی دکتر محمد مصدق رهبر نهضت ملی ایران و کسی که عمر ۸۷ ساله او پایبندی ناگسستگی با جنبش ملی خلق در دوران پس از مشروطیت داشت، در تبعیدگاه خود در احمدآباد، نزدیک تهران، درگذشت.

مصدق مظهر مبارزات ضداستعماری و استقلالطلبانه، نه تنها در ایران بلکه در تمام خاورمیانه، به شمار می‌رود. تز موازنه منفی او که آن را در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی مطرح و سپس با مبارزات بعدی خود، ملی کردن صنعت نفت و تأمین استقلال کامل سیاسی و اقتصادی کشور، به تکامل رساند، مشخصه بارز سیاست خارجی او به شمار می‌رفت. بی‌جهت نبود که این تز هم از ناحیه جناح‌های ارتجاعی وابسته به قدرتهای استعماری و هم از طرف چپ‌نماهایی که مدعی رهبری طبقه کارگر بودند ولی کوچکترین پیوندی با منافع این طبقه نداشتند و به بلندگوهای بیگانه چشم دوخته بودند، محکوم و مورد حمله قرار می‌گرفت.

یاد او را با نقل یکی از آخرین جملات او که در نامه‌ای از تبعیدگاه به مناسبت انتشار کتاب «الجزایر و مردان مجاهد» خطاب به نویسنده این کتاب نوشت، زنده داریم که:

«.... اینهم بد نیست و خواسته‌اید برسانید که ملتی هم هست که در راه آزادی و استقلال از همه چیز بگذرد و دیگران هم اگر علاقه به وطن دارند، باید از همین راه بروند و آن را انتخاب نمایند... چه می‌شود کرد؟ بلکه خدا بخواهد که... ما هم بتوانیم بگوئیم مملکت و وطنی داریم و در راه استقلال و آزادی آن از همه چیز می‌گذریم.»

روایت شاد.... فرزندان انقلابی خلق، پیشتازان طبقات محروم و زحمتکش ایران، با مبارزات مسلحانه خویش راه تو را به پیش می‌برند.

بورژوازی کمپرادور ایران همچنان و بصورت روزافزون به غارت منابع و دسترنج توده‌های زحمتکش خلق ادامه می‌دهد. دربار پهلوی به مثابه بزرگترین سرمایه‌دار کمپرادور ایران در اکثر این غارت‌ها، مستقیم و غیرمستقیم شریک بوده و اعضای این فامیل کثیف از هیچ جنایتی برای تجاوز به حقوق طبقات زحمتکش خلق فروگذار نیستند. متقابلاً فقر و گرانی، بیش از پیش طبقات محروم جامعه را زیر فشار گذاشته است. در زیر، ابتدا به چند گزارش از غارت‌های بورژوازی کمپرادور توجه کنید^۲:

- شاهپور محمودرضا زمین‌های کشاورزی وسیعی را در سیرجان با اعمال زور از کشاورزان محلی گرفته و در آنجا باغ‌های پسته ایجاد کرده است. نامبرده برای آبیاری این باغ‌های پسته، چاه‌های عمیق حفر کرده و موتور پمپ‌های قوی بر روی آنها نصب کرده است. این خائن غارتگر به همین میزان تجاوز به حقوق خلق و غارتگری قناعت نکرده و با اعمال قدرت ضدخلق و قلداری که از خصوصیات بارز خاندان کثیف پهلوی است، از پرداخت پول برق مصرفی این پمپ‌ها خودداری می‌کند و مسئولین برق منطقه از ترس تهدیدهای مباشرین شاهپور جرئت مطالبه پول برق را ندارند.

این واقعیت دردناک بوضوح نشان می‌دهد که اقدامات و برنامه‌های عمرانی رژیم، نظیر توسعه شبکه برق به دهات و خریداری و نصب کارخانه‌های برق و ساختن سدها، نه به‌خاطر روشن کردن خانه تاریک و گلین دهاتی است، بلکه برای این است که از پول ملت گرسنه برای شرکت‌های کشت و صنعت متعلق به درباریان و یا امپریالیست‌های آمریکائی و صهیونیستی، برق و آب مجانی و کارگر ارزان‌قیمت فراهم سازند.

- عنصر خائن دیگری از این خاندان، یعنی غلامرضا پهلوی، با شرکت محمدتقی برخوردار و چندین سرمایه‌دار دیگر، موسسه کشت و صنعت جیرفت را در دشت وسیع سبزواران ایجاد کرده است. اینان با گرفتن قطعه زمین‌هایی که قبلاً بین کشاورزان در جریان اصلاحات ارضی تقسیم شده بود، بسرعت بر وسعت زمین‌های کشت و صنعت مزبور می‌افزایند. در حالی که در این اراضی، انواع و اقسام محصولات کشاورزی و مرغوبترین میوه‌های فصل به عمل می‌آید، کشاورزان این اراضی و مردم محلی حتی از یک شکم سیر محروم هستند.
- یکی دیگر از ده‌ها وسیله غارت غلامرضا، شرکت محک است که متعلق به نامبرده می‌باشد. این شرکت کار ساختن پایگاه دریائی - هوائی چابهار را که در کنارک از توابع این شهرستان به وسعت ۴۰ کیلومتر بنا می‌شود، به عهده دارد. مدیرعامل این شرکت، نماینده چابهار در مجلس شورای ملی است، هرچند که خود اهل رشت می‌باشد! نامبرده برای خود قصری اختصاصی در چابهار ساخته و بهترین گل‌های فصل را در آن پرورش داده است. او به شوخی به یکی از همپایه‌ای‌های خود گفته بود: «خیال نکنید در بلوچستان آبخوردن گیر نمی‌آید. ببینید من در دل کویر چه بهشتی ساخته‌ام.» این عنصر خائن از ترس جانش با هلیکوپتر به این قصر رفت و آمد می‌کند.
- هم‌اکنون جاده این شهر به زاهدان و کرمان در دست اسفالت است. برای پیشبرد کار در ابتدا، ظاهراً هر سی‌کیلومتر راه را به یک پیمانکار سپرده بودند. ولی وقتی که یک عنصر درباری جانی چنگ انداخت، طبیعی است که دیگران نتوانند عرض اندام کنند. شرکت محک عملاً توانسته تمام این کار را قبضه کند. یکی از کلک‌های این شرکت این بود که کارگران را با ۲۰-۲۵ ریال اضافه‌مزد به طرف خود جلب کرده و در نتیجه شرکت‌های دیگر را بدون کارگر گذاشته بود. به این ترتیب، با عدم اجرای تعهد سایر شرکت‌ها در تحویل به موقع کار، شرکت محک آنان را از صحنه خارج کرده و تمام کار را در اختیار خود می‌گیرد.
- گزارش‌های دیگری تاکنون از دست‌اندازی‌های این عنصر کثیف به سایر منابع مالی کشور و غارت دسترنج توده‌های خلق منتشر شده است. از جمله تأسیس شرکت شرایسازی پاکدیس در رضائیه و کارخانه گلاب‌سازی قمصر کاشان را می‌توان نام برد. نامبرده بدنبال تأسیس کارخانه اخیر، که به همکاری یک شرکت دانمارکی صورت گرفته است، قنات آب روستای صیفی‌آباد واقع در نزدیکی این کارخانه را هم از روستائیان گرفته است. شکایت مردم صیفی‌آباد عیناً در روزنامه‌های رژیم به چاپ رسیده بود. اما تنها جوابی که به آنان داده شده این بود که آبها و منابع زیرزمینی ملی است و وزارت کشاورزی حق داشته است این کار را بکند.
- گفته می‌شود مقادیر زیادی از پسته‌های صادراتی ایران که در بنادر امریکا مدت‌ها انبار شده و قارچ و کپک زده بود و لذا آمریکائیان از ورود آنها به کشورشان مانع شده بودند، برگردانده و در برنامه تغذیه محصلین مدارس گنجانده و پول آن را چند برابر از بودجه خلق گرسنه ایران نقدا دریافت کرده‌اند. در این پسته‌ها منافع چند تن از عناصر کثیف دربار پهلوی دخیل بوده است. (به گزارش‌هایی که از مسمومیت محصلین مدارس در اثر تغذیه مجانی قبلاً منتشر شده، مراجعه کنید.)
- گزارش‌های فوق به خوبی نشان می‌دهد که خاندان کثیف پهلوی و سایر همدستان آنها آنچنان زالوار به مکیدن خون ملت افتاده‌اند که از هیچ جنابیتی برای تامین هرچه بیشتر سود خود فروگذاری نمی‌کنند.
- در مسیر جاده تهران - مشهد، از شامپسند به طرف مشهد، دو طرف جاده به عرض حداقل یک کیلومتر از هر طرف، به وسیله فردی بنام مهدوی که خود مدیرعامل کارخانه قند شیروان است، تصاحب شده و در این منطقه وسیع، با شرکت شخص شاه، شرکت کشت و صنعت مهدوی برای چغندرکاری ایجاد شده است. کشاورزان محلی در این منطقه، با روزی پنج تومان مزد به کار گمارده می‌شوند.
- در سفر اخیر شاه به مشهد، مهدوی برای نشان دادن مزارع چغندرکاری به وی، شاه را برفراز برج مرتفعی که قبلاً بین راه مشهد و شیروان ساخته بوده بود. به این وسیله شاه توانست با استفاده از دوربین‌های قوی، وسعت مزارع چغندرکاری و دامنه غارتگری و خوشخدمتی‌های یکی از مزدوران خود را تماشا کند.
- علیرغم ادعاهای رژیم درباره اصلاحات ارضی، هنوز سردمداران رژیم زمین‌های وسیع زرخیز مناطق مختلف کشور را تحت تصرف خود دارند. از جمله، پدر منوچهر کلالی (دبیر کل سابق حزب ایران نوین) زمین‌های زرخیز اطراف تربت جام را در اختیار خود دارد و بر روی آنها چغندر کشت می‌کند. همچنین غالب اراضی بیرجند و قانات، به سه

نفر از مجریان اصلاحات ارضی یعنی اسدالله علم وزیر دربار و خزیمه علم سناتور انتصابی و خانم شیبانی، مادر دکتر شیبانی مدیرعامل ذوب آهن تعلق دارد.

- کمتر کسی است که نام لاجوردی‌ها، سرمایه‌داران معروف را نشنیده باشد. يك واحد از کارخانجات این خانواده، «شرکت بافت‌ها» است که شامل چهار کارخانه بافندگی، حریر، مخمل کاشان و قالیچه مخمل کاشان می‌باشد. مدیریت عامل این کارخانه‌ها به عهده اکبر لاجوردی برادر حاج محمود (معروف‌ترین عضو این خاندان) است. اکبر آقا همان کسی است که برای دیدار چند ساعته فرح از کاشان در خرداد ماه گذشته، يك میزتوالت به مبلغ سیصد هزار تومان برایش تهیه دیده بود.

یکی از محصولات شرکت بافت‌ها، یعنی کارخانه حریر، پارچه مخمل کبریتی است. تا چندی پیش، این پارچه در بازار بیش از متری ۸۰ ریال مشتری نداشت و مقادیر زیادی از آن در انبارها مانده بود. مدیران شرکت به اکبر آقا هشدار می‌دهند، او می‌گوید «به شما مربوط نیست. شما حقوق بگیرید و تولید کنید. انبار که زیاد داریم. آنقدر تولید کنید که انبارها پر شود.»

پس از مدتی، وصلتی بین خانواده اکبر آقا و خانواده جمشید آموزگار وزیر اقتصاد و دارائی وقت، (پسر یکی با دختر دیگری) صورت می‌گیرد. در جشن عروسی آن که با شرکت سه هزار نفر برگزار شده بود، به گفته يك نفر گوشت‌های کباب کرده بوقلمون در شراب‌های فرانسوی خوابانده شده بود. به فاصله کوتاهی از این جریان، ورود مخمل کبریتی از خارج و بخصوص از ایتالیا قطع می‌شود و بدنبال آن، پارچه مخمل کبریتی متری ۸۰ ریال، تا متری ۳۰۰ ریال به فروش می‌رسد. (چنین است برکت يك وصلت فرخنده!)

- يك واحد دیگر از کارخانجات این خانواده، کارخانجات «گروه صنعتی بهشهر» است که شامل کارخانه‌های روغن نباتی شاهپسند، پودر دریا و برف، بسته‌بندی ایران، صابون عروس و گلنار، شرکت پاکسان و... می‌باشد. مدیریت عامل این گروه به عهده قاسم لاجوری پسر حاج محمود است.

گروه فوق‌الذکر به تازگی ساختمانی در خیابان فیشرآباد بنا کرده است. يك روز مقابل این ساختمان، پلیس چند تابلوی «پارکینگ ممنوع» نصب می‌کند. وقتی قاسم به دفتر کارش می‌رسد و متوجه تابلوها می‌شود، از دربان می‌پرسد «این تابلوها را کی زده‌اند؟» او می‌گوید «چند ساعت پیش» وی به داخل ساختمان می‌رود. پس از چند دقیقه يك وانت پلیس از راه می‌رسد و مامورین تابلوها را یکی‌یکی از جا کنده و با خود می‌برند.

- هژبر یزدانی، کسی که به بدنبال سروصداهای اخیر رژیم در مورد همدانیان سرمایه‌دار معروف اصفهانی و زندانی کردن وی، سهام نامبرده را در اصفهان خریده است، ظاهراً نماینده رسمی شاهپور محمودرضا است و از طرف او عمل می‌کند. هژبر، در سه چهار سال اخیر، کارخانه‌های متعددی را با پشتیبانی مالی محمودرضا به راه انداخته و در زمینه دامداری نیز فعالیت‌های عظیمی را شروع کرده است. او همچنین صاحب کفش ایران می‌باشد. نامبرده همواره مسلح بوده و چهار نفر محافظ دارد.

اینک به چند گزارش از وجه دیگر این جریان یعنی فقر و محرومیت توده توجه کنید:^۳

- اصفهان - در تیرماه گذشته، يك نفر به اتهام انداختن دختر ۱۲-۱۰ ساله خود به درون چاه، مورد محاکمه قرار گرفت. جریان از این قرار بود که ماموران آگاهی این شهر در خیابان بزرگمهر بدنبال فرد مشکوکی می‌گشته‌اند. آنان هنگامی که در یکی از محلات دورافتاده از کنار چاهی می‌گذرند، صدای ناله‌ای توجه آنان را به خود جلب می‌کند. صدای ناله از دختر فوق‌الذکر بوده که نجاتش می‌دهند. دختر می‌گوید «پدرم من را به چاه انداخت». در جریان محاکمه پدر می‌گوید:

«من با زن و فرزندانم، ده نفریم و روزی ده دوازده تومان درآمد دارم. چگونه می‌توانم با ده سر عائله با ده تومان زندگی کنم؟ با خود حساب کردم که یکی کمتر، بهتر. این بود که دختر را در چاه انداختم....»

- تهران، ۵۳/۶/۲۰ - گزارشگری می‌گوید:

«از یکی از محلات جنوب شهر می‌گذشتم، دیدم مردی که با زن و بچه خود در يك مغازه سبزی‌فروشی زندگی می‌کرد (یعنی این اطاق، هم خانه و هم محل کسبش بود) روی چهارپایه‌ای رفته و چنین می‌گوید: «ای آریامهر، کجائی تا

ببینی مردم همه سیرند، عدالت همه‌جا را فراگرفته...» او می‌گفت: «حداکثر این است که من را می‌گیرند... چیز مهمی نیست، بگذار بگیرند...».

- بلوچستان - در گذشته گزارش‌های متعددی از شدت فقر و محرومیت در این استان منتشر شده است. اینک به گزارش کوتاهی از «نیک‌شهر» توجه کنید:

نیک‌شهر یکی از بخش‌های مهم بلوچستان بوده و در مسیر راه ایران‌شهر - چابهار قرار دارد. با آنکه اراضی این بخش از لحاظ استعداد کشاورزی و شرایط طبیعی برای تولید محصولات مانند لیمو و موز مساعد می‌باشد، اما به علت ضعف مالی کشاورزان، تولید این محصولات بطور محدود صورت می‌گیرد. محصول موز و لیمو این بخش بوسیله عده‌ای واسطه به قیمت ارزان خریداری و از طریق بندر چابهار به شیخ‌نشین‌های خلیج صادر می‌گردد.

خانه‌های اهالی این بخش عموماً گلی و کوچه‌های آن خاکی و کثیف است. تنها ساختمان آجری که در این بخش جلب‌توجه می‌کند، بیمارستانی است که توسط سازمان خدمات اجتماعی ساخته شده، و فاقد دکتر است. در بازدیدی که از آن بعمل آمد، تنها یک نفر دیپلمه سپاهی در این درمانگاه بود که عمده‌ترین کار وی، توزیع قرص‌های ضدحاملگی در میان زنان محلی است. مدرسه پنج‌کلاسه این بخش نظیر درمانگاه بی‌دکترش، بی‌معلم بود. محصلین آن عموماً پابره‌نه بودند و فقط دو سه نفری از آنان کفش پاره به پا داشتند. از تغذیه رایگان رژیم در این مدرسه خبری نبود. از یکی از محصلین سؤال شد که بعد از کلاس پنجم می‌خواهی چکار کنی؟ گفت: «برای کلاس ششم باید به چابهار برویم. اما چون آنجا خرج زیاد است، چاره‌ای جز ترک تحصیل ندارم.»

- مطلب زیر به نقل از یک روستائی در تابستان گذشته، گزارش شده است:

«سه سال پیش زخم صاحب فرزند شد و چند روز بعد بعثت عدم تغذیه کافی و اینکه خوراکمان از چند نان و مقداری خرما در روز تجاوز نمی‌کرد، پستانش خشکید. بدینسان ما برای نگهداری کودک سخت دچار اشکال شدیم، چه توانایی خرید شیرخشک را نداشتیم. چاره‌ای نداشتیم جز اینکه با مراجعه به چند تن از مادرانی که کودک شیرخوار دارند و خواهش از آنان، برای شیردادن به فرزندمان، از مرگ حتمی او جلوگیری کنیم. اما این نوع‌دوستی و کمک دیری نپایید و از شما چه پنهان خود آنها نیز کم‌وبیش با مسئله کم‌شیری دست به گریبان بودند. طولی نکشید که بچه ۸ ماهه شد و بیمار، و روزبه‌روز حالش وخیم‌تر می‌شد. پیداست که او بیمار نبود، بلکه گرسنگی سخت بر وی غلبه کرده و توان زیست را از او گرفته بود.

شبی پس از نماز در حالت اضطراب از خدا خواستم که کودک را از ما بگیرد، تابیش از این شاهد جان‌کندن او نباشم. چه، راستی دردی بالاتر از این نیست که پدر و مادری شاهد مرگ جگرگوشه خود باشند. آنهم بدانند که فرزندشان تنها و تنها در اثر گرسنگی و بی‌شیری به چنین وضعی مبتلا و این گونه در چنگال مرگ اسیر شده است. فردای آن روز، حادثه‌ای رخ داد که برایم سخت تعجب‌آور بود. کودک در حالی که نه توان گریستن داشت و نه نیروی حرکت کردن، ناگهان شروع به داد و فریاد کرد و همراه با گریه و زاری خود را به روی زمین می‌کشید و بسوی چند دانه خرما که کمی آنطرف‌تر در ظرفی گذاشته شده بود، پیش می‌رفت. تا آن روز نشنیده بودم که کودک هشت ماهه بتواند خرما تغذیه کند. اما احتیاج و اضطراب خود جای دیگری دارد. به راهنمایی همسایه که در آن موقع در آنجا بود، یکی از دانه‌های خرما را هسته گرفته و در دهان وی گذاردم. او با ولع هرچه‌بیشتر آنرا بلعید. دانه خرما دوم و سوم و بالاخره دهم را هم به او دادم و او همچنان با میل آنرا خورد. از آن پس، خوراک او خرما بود و به این ترتیب او از مرگ نجات یافت.

مصیبت اینست که تازگی دارای بچه دیگری شده‌ام و درست با همان مشکلات پیشین روبرو گردیده‌ام. اگر قدرتمندان دسترنج ما را غصب نمی‌کردند و این همه پول صرف عیاشی نمی‌کردند، ما به این وضع نمی‌افتادیم.»

- جزیره هرمز که خاک آن را هم به خاطر با ارزش بودنش صادر می‌کنند، مردم از آب آشامیدنی محروم هستند. منبع آب اهالی این شهر، آب باران‌هایی است که به طرز آلوده‌ای نگهداری می‌شود. اما برای موسسات دولتی و کارمندان دولت و نظامیان بوسیله کشتی از بندرعباس آب سالم حمل می‌کنند در مخزنی که در ساختمان بهداری این جزیره ساخته‌اند، برای استفاده انحصاری آنها ذخیره می‌کنند. ولی خود اهالی از این آبی که به هزینه توده محروم مردم جمع می‌شود، محروم هستند.

^۱ - از این پس، تحت این عنوان، مناسبت‌های تاریخی و مبارزاتی خلق ایران یاد می‌شود.

^۲ - در گذشته گزارش‌های متعدد دیگری در این‌باره منتشر شده است. از جمله رجوع کنید به «چند گزارش از سازمان مجاهدین خلق ایران» از انتشارات کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، اواخر سال ۱۳۵۲.

^۳ - به گزارش‌های دیگری در این‌باره در شماره‌های گذشته این نشریه - بخصوص شماره ۵ - مراجعه کنید.